

## کتابخانه

بسته‌ای برای آخر هفته  
و ویژه آن‌ها که مطالعه را  
نوستالژیک و لذت‌بخش دارند



## ساکن شهری که کتابخانه‌اش

## مرا می‌شناسد

شهر من جایی است که کتابخانه‌اش را دوست دارم؛ کتابدار هایش مرا می‌شناسند و

وقتی زنگ می‌زنم تا تلفنی کتابم را تمدید کنم، حال مرا می‌پرسند

فاطمه جناب‌اصفهانی



شهر هر کسی جایی است که به آن تعلق دارد. در آن خاطره دارد. خیابان‌ها و کوچه‌هایش را می‌شناسد. بعضی از آن‌ها را مثل کف دستش بلد است. می‌داند از کدام مغازه، نان بخرد. اگر اهل شیرینی باشد، قنادی خودش را انتخاب کرده و هر طور شده برای مراسم خاص از آن کیک و شیرینی می‌خرد. همیشه کتاب‌هایش را از چند کتاب‌فروشی می‌خرد و زیر چند درخت از پارک‌هایش عکس ظاهر شده دارد. شاید در آن شهر، دنیا نیامده باشد اما احتمالاً مدتی در آن جازندگی کرده. با خاشاک خاطره دارد. شاید عزیزی را به آن سپرده باشد یا گاهی در آن کاشته باشد و به ثمر نشستن را تماشا کرده باشد. شهر من اما جایی است که کتابخانه‌اش را دوست دارم. کتابدار هایش مرا می‌شناسند و وقتی زنگ می‌زنم تا تلفنی کتابم را تمدید کنم، حال مرا می‌پرسند. اگر حضوری رفته باشم، حال فرزندانم را هم می‌پرسند. چون ما از جوانی و حتی از کودکی هم را می‌شناسیم و ماجرای بالا

و پایین رفتن زندگی هم را می‌دانیم. [...] من دوستانم را هم در کتابخانه می‌بینم و بعضی از قرارهایم را آن‌جا می‌گذارم و فقط از کتاب‌های کتابخانه نیست که استفاده می‌کنم یا فقط دوستانم را آن‌جا نمی‌بینم. من قصه می‌سازم با کتاب‌ها. با برگه‌یادآوری کتاب‌ها که پشت جلد چسب خورده و قرار است به من یادآوری کند تا چه زمانی فرصت دارم کتاب را تحویل دهم. این برگه یادآوری کتاب بر ایام مهم است مخصوصاً اگر کتاب را خیلی دوست داشته باشم [...] به فاصله تاریخ‌ها از هم نگاه می‌کنم. گاهی چند سال بین تاریخ‌ها فاصله است. گاهی چند ماه و گاهی چند روز. این یعنی یک اتفاقی افتاده بوده که باعث استقبال خوانندگان از کتاب شده. دانستن آن اتفاق ذهنم را راه نمی‌کند و شروع می‌کنم به فرضیه‌سازی. از نویسنده، کتاب‌تازهای منتشر شده که مورد استقبال قرار گرفته و حالا مخاطب نویسنده تمایل دارد بقیه آثار او را هم بخواند و بداند؟ فیلم یا سریال کتاب دارد پخش می‌شود؟ یک آدم مشهور کتاب را بعد از مدت‌ها توصیه کرده؟ یا کسی، چهره‌ای فرهنگی که مردم دوستش دارند، فهرست

کتاب داده؟ روان جامعه به سمتی رفته که به خواندن این اثر کشش دارد؟ اگر رفته، حال جامعه در آن تاریخ چطور بوده؟ چاپ تازه کتاب بسیار گران است و کتاب‌خوان ترجیح داده نسخه کتابخانه را بخواند؟ حرفش هست که کتاب‌وارد دسته کتاب‌های ممنوعه شود؟ اما این همه ماجرا نیست. گاهی وقتی دارم بخشی از کتاب را می‌خوانم احساس می‌کنم تنها نیستم! با یک فاصله زمانی پس و پیش، همراه دیگر آدم‌ها دارم کتاب را می‌خوانم. مثل سینما.

وقتی سکانسی تو را وادار می‌کند کنار دستی‌ات را هم زیر چشمی نگاه کنی و واکنشش را ببینی. حتی به بهانه‌ای سرت را برگردانی و عقبی‌ها را ببینی. شبیه همین است. با این تفاوت که تو آدم‌ها را نمی‌بینی و باید تصورشان کنی. می‌توانی حدس بزنی که آن‌ها به این صفحه که رسیده‌اند نفس‌شان به شماره افتاده و هر طور بوده ادامه داده‌اند تا بفهمند قصه به کجا رسیده. یا این صفحه آن‌ها هم بلند خندیده‌اند. یا این جابه‌فکر فرو رفته‌اند که اگر جای قهرمان داستان بودند چه حال

خوش یا ناخوشی داشتند. [...] گاهی برگه یادآوری را این طوری دوست دارم که برای من اولین مهر تاریخ را خورده باشد. انگار فاتح شده باشم و دره بکری را دیده باشم که پیش از من کسی کشفش نکرده بوده یا اولین ردپاهای برف تازه، جای پای من باشد. البته خنده‌دار است چون من تنها یک جلد از کتابی را در دست دارم که در کتاب‌فروشی‌ها توزیع شده و کلی پیش از من خوانده شده اما خب حس خوبی است. [...] و فقط برگه یادآوری هم نیست که دیوانه‌ام می‌کند. لکه‌های روی کتاب هم هست. از لکه‌های شکلات بگیر تا زردچوبه و سس و چای. یعنی خواننده همراه چایش چه می‌خورده؟ نقل یا قند؟ یا حتی شکلات؟ چه وقت از روز داشته مطالعه می‌کرده؟ آن یکی که انگشت سس قرمزی‌اش را به کتاب زده و اثرش را به جای گذاشته چطور؟ نکند روی چپس نمکی‌اش سس ریخته و بخش‌های جالب کتابش را طعم‌دار کرده و در زردچوبه خبر از آشپزخانه می‌دهد. برای چند نفر غذا می‌پخته؟ مادر بوده؟ چرا این کتاب برایش این همه جذاب بوده که حین غذا پختن هم رهایش نکرده؟ جدای اثر انگشت‌هایی که روی کاغذ نهشته، نشانه‌هایی که خواننده قبلی لای کتاب جا گذاشته بوده هم منبع قصه هستند.

نشانه‌ای که سربرگ اداره یا سازمانی دارد و برگه خریدی است که قرار بوده به خواننده یادآوری کند کاهو و تمبر هندی یادش نرود. یعنی قرار بوده مهمان داشته باشد؟ چه غذایی تدارک دیده؟ مثلاً ماهی شکم‌پر با سبزی‌پلو و یک جور غذای رنگی که بهتر است کنارش سالاد کاهو باشد؟ نکند این زن یا مرد تمبر هندی را برای وقت خواندن کتاب می‌خواسته؟ آدمی که وقت مطالعه تمبر هندی می‌خورد چه جور آدمی است؟ [...]

گاهی با خواندن بعضی کتاب‌ها دلم می‌خواهد آدم‌هایی را که آن کتاب را خوانده‌ایم و عضو بودن در یک کتابخانه، نقطه اشتراک من محسوب می‌شود دور هم جمع کنیم. باهمدیگر آشنا شویم. درباره کتاب حرف بزنیم. تأثیری که از آن گرفته‌ایم. چیزی از آن یادمان مانده اصلاً؟ الا اگر این کتاب را نخوانده بودیم باز هم امانت می‌گرفتیم؟ چه جمع جالبی می‌شدیم‌ما!



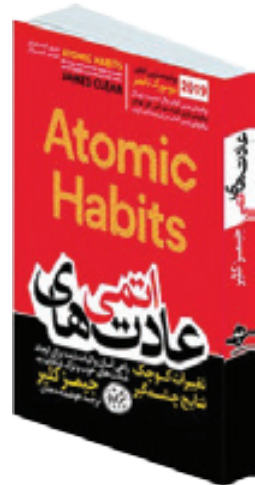
دکتر محمود مقدسی | دانش آموخته دکترای فلسفه

جهان عجیبی است. داری یک گوشه دنیا زندگی‌ات را می‌کنی، یکی‌بی‌آن که بداند و ویروسی را از نا کجا با خودش می‌برد و پیش می‌کند. توی یک شهر خیلی دور. بعد، شهر را قرنطینه می‌کنند. خبرش می‌پیچد. توی همه دنیا. شهر بعدی هم از راه می‌رسد.

اولی ۱۱ میلیون نفر جمعیت داشت، دومی ۷/۵ میلیون نفر. احتمالاً کار به شهرهای دیگر هم می‌کشد. به این همه آدم فکر می‌کنی و به وحشت و ویروسی که از هیچ کجا افتاده وسط زندگی هر روز ه‌شان. توی اخبار، تصویر جابه‌جایی بیماران را می‌بینی؛ بیمارانی که تا دیروز زندگی‌شان را می‌کردند و حالا شده‌اند خطری برای بشریت. در جعبه‌های بزرگ جابه‌جایی می‌شوند و تا فاصله زیادی از آن‌ها، همه از لباس محافظ و ماسک استفاده می‌کنند. آن شهر خیلی دور است، خیلی دور. آن قدر که به تو اطمینان می‌دهد فعلاً این ویروس، کاری به زندگی به روز ه‌ت ندارد. لحظه‌ای مکث می‌کنی. بعد نگاهی می‌کنی به قیدجمله قبلی‌ات. دوباره دقت می‌کنی. نوشته‌ای: فعلاً. این قید ناخودآگاه، محصول آگاهی ناگزیرت از جهانی است که در آن زندگی می‌کنی. این یعنی چندین هزار کیلومتر فاصله هم امنیت کامل نمی‌آورد. به چنین جهانی فکر می‌کنی؛ جهانی که همه چیزش در هم تنیده است و زندگی روزمره در آن شکندترین چیز. هر تغییری در این دنیا، حتی هزاران هزار کیلومتر آن طرف‌تر هم ممکن است زندگی روزمره تو و هر کس دیگری را روی این کره خاکی درگیر کند. از اقتصاد و آب و هوا گرفته تا جنگ و بیماری و هر چیز دیگری. فکر که می‌کنی، می‌بینی همه‌اش هم بد نیست. این در هم تنیدگی، خوشی و خوبی بی‌هوا و ناخواسته هم می‌آورد. اما چرا این همه پیچیده و ویش‌بینی ناپذیر؟ از خودت می‌پرسی، چطور می‌توان با این همه ابهام و نبود قطعیت کنار آمد؟... چه اضطراب و دل‌آشوبه‌ای.

پیش از آن که یکسره تلخ و بدبین بشوی، ایده دیگری به ذهنت می‌آید. با خودت می‌گویی این همه نشانه برای خو نکردن به چیزها، همه‌اش هم بد نیست. یک جور گشودگی و رهایی می‌آورد. خو کردن و امنیت خوب است ولی مگر جهان حتی صدها سال قبل که ویروس‌ها، فاصله‌ها را نمی‌بلعیدند، باز هم مخاطره ناشناخته‌ای در آستین نداشت؟ شاید آن‌ها که خومی کردند، آسیب‌پذیرتر هم می‌شدند. اما تو، با این همه نشانه و علامت، یاد می‌گیری که خون‌کنی، نه به خوبی و نه به بدی‌اش. نمی‌فهمی چرا، ولی انگار همین ایده امن‌ات می‌کند. یک جور بازنگوشی و رهایی در آن هست که حس خوبی به تو می‌دهد. شاید به بقیه هم. برای همین دست به نوشتن می‌شوی و از این جهان عجیب و ویروس‌ها و امیدهایش می‌نویسی؛ و ویروس‌هایی دور و امیدهایی تر دوشکننده.

بریده کتاب



## از کجا بدانیم برای چه کاری ساخته شدیم؟

نشانه این که فلان وظیفه برای شما ساخته شده، این نیست که عاشق آن وظیفه باشید، بلکه باید آن وظیفه را ساده‌تر از دیگران انجام دهید و حین اجراش کمتر عذاب بکشید. چه زمانی است که شما از یک کار لذت می‌برید، در حالی که دیگران را جبه به آن غرولند می‌کنند؟ آن کاری که به شما کمتر از دیگران صدمه می‌زند، برای شما ساخته شده است.

برگرفته از کتاب «عادت‌های اتمی»

بایناز مستونوسر می‌کنم...

مجید خسروانچیم | کارتون‌نویست

هفته قبل مهمان دانش آموزهای یکی از دبیرستان‌ها بودم. آخر جلسه، یکی شون اومد و گفت: مامانم اجازه نمی‌دهد در و دیوار خونه‌مون عین شما چیز میز بکشم. گفتیم: خوب می‌کنه. گفت: مامان شما چه جوری اجازه می‌ده پس؟ گفتیم: مامان من هم اجازه نمی‌ده روی در و دیوار خونه مردم می‌کشم که اگه ناراحت شدند، مامانم وساطت کنه و کتک نخورم. چشم‌اش برق زد و ظرف چند ثانیه از افق دیدم خارج شد. گمونم الان مامانش بیست و چهار ساعته تلفن دستشه و داره از فک و فامیل و دوست و آشنا عذر خواهی می‌کنه.



کارمند مدنظر است بیمار و نیازمند مراقبت باشد. در ضمن، کارمند مجبور نیست با فهرستی از نشانه‌ها، بیماری‌اش را به رئیس خود بفروشد. روزهای شخصی یعنی به دلیل ماه گذشته آقای مارسن هنگام سفر سرما خورد و دو روز کاری را از دست داد.

او در روز سوم اعلام کرد که آن قدری بهبود یافته است که در منزل کار کند. به گفته او این روش باعث ارتقای کیفیت زندگی می‌شود. اما در بعضی شغل‌ها مثل باریستا و خیلی از کارهای دیگر کار در منزل امکان‌پذیر نیست. اما آیا برای سلامتی بد نیست که حتی یک روز جدا از کار و مخصوص نقاهت وجود نداشته باشد؟

کار در منزل شاید آرمش بخش به نظر برسد، اما کلمه «کار» در این عبارت حکایت از انتظارات همراه با آن دارد این که فرد در دسترس باشد تا ایمیل‌ها را بخواند و پاسخ دهد، و اورد ویدئو کنفرانس شود و حتی با وجود حال نه‌چندان خوشایندش، کارایی داشته باشد. کارمندان ترجیح می‌دهند در زمان بیماری کار نکنند تا مبادا با «استرس عقب‌ماندن کارها» روبه رو شوند. این حکایت از افزایش میزان کار دارد و شاید به دلیل ترس از تعدیل نیروها و از دست دادن جایگاه خود نزد کارفرما باشد.

«مارک جی. مارسن»، مدیر منابع انسانی مؤسسه‌ای مربوط به مبتلایان ایدز می‌گوید: «مرخصی استعلاجی در شرکت او پابرجا و برقرار است، هر چند واژگان آن تغییر یافته است. ما به این موارد، روزهای فوریت شخصی می‌گوییم. این گسترده‌سازی در تعریف مرخصی استعلاجی باعث می‌شود کارمندان حریم خصوصی بیشتری داشته باشند.

با این تعریف، موارد جدیدی هم لحاظ می‌شود: سلامت ذهنی، یا این که فرزندی یا عضو دیگری از خانواده که تحت تکفل

امروزه خیلی از کارمندان اداری به‌جای یک‌روز استراحت زیر

پتو مجبورند دور کاری کنند

## روزهای بیماری و کار

استیون کوروئس - ترجمه: علیرضا شفیعی نسب مر جع: NYTimes



سالم و سر حال به تخت‌خواب می‌روید، اما صبح با گلودرد و تب بیدار می‌شوید. نگران کارتان هستید که بروید یا برای استراحت در خانه بمانید؟ یا لاخره تصمیم می‌گیرید که بمانید.

زنگ می‌زند به محل کارتان تا مرخصی استعلاجی بگیرید. رئیس‌تان هم می‌پذیرد، اما می‌گوید حالا که خانه‌ای لطفاً این گزارش را هم بنویس و آن موضوعات را هم پیگیری کن. برای خیلی‌ها، روزهای بیماری دیگر فرقی با بقیه‌روزها ندارد. «آدام تورن» که نویسنده و کارآفرین حوزه فناوری است آخرین باری را که مرخصی استعلاجی داشت به یاد دارد. خزید روی تخت‌خوابش، پتورای سرش کشید و با خیال راحت در خانه ماند. از آن روز به بعد، در طول این ۱۳ سال، حتی یک روز کاری را به دلیل بیماری از دست نداده است و به این رکورد می‌بالد. تورن درباره عواملی که او را سالم نگه داشته‌اند می‌گوید: «برای ادامه‌این روند، حواسم به چرخه خوابم هست. قهوه نمی‌نوشم. نوعی چای مخصوص ژاپنی به نام گیو کورو می‌خورم. زردچوبه و نوعی مکمل غذایی استفاده می‌کنم».

رکورد حضور آقای تورن در محل کار شاید موردی منحصر به‌فرد باشد، اما به‌هر حال، مرخصی استعلاجی روز به‌روز از فرهنگ واژگان اداری محو می‌شود، حتی در فصل آنفلوآنزا.

روزگاری مرخصی استعلاجی این بود که یک روز استراحت کنی تا بهتر شوی اما حالا تغییراتی در تعریفش به‌وجود آمده که بازتاب زندگی شغلی شبانه‌روزی و رقابتی ماست و به لطف کار در منزل، مرخصی استعلاجی برای بعضی مشاغل تا حدی